



عکاس: آصف یوسفی

# فولکلور و هزارگی در مجموعه داستان گل سرخ دل افگار



سید مرتضی حسینی شاهترابی

۱۳۲

ادبیات

فصلنامه فرهنگی، ادبی و هنری  
شماره چهارم، خزان ۱۳۹۵

مراد گفت: «نه. حالا جوان شده‌ایم. بچه نادان نیستیم که پادشاه‌وزیر بازی کنیم. بیایید عاشقی بازی کنیم. خیلی مزه دارد. پیچه‌ها را لشم شانه می‌کنیم و سر راه دختر پادشاه ایستاد می‌شویم. از دور که دیدیم، آینه به رویش می‌اندازیم. خودش می‌فهمد که عاشقش شده‌ایم. قمر می‌شود دختر پادشاه.»

قمر ناز خندی کرد: «بیخی آدم شرم می‌شود!» با آرنج به بغل تاجور زد تا شرمش را با او تقسیم کند.

نعیم سوک سوک به قمر و تاجور نگاه کرد و گفت: «اگر عاشقی بازی کنیم، ناز دخترها زیاد می‌شود. ما بچه‌ها باید منت بکشیم. باید پیش‌شان عذر و زاری کنیم؛ ولی اگر پادشاه‌وزیر بازی کنیم، آن‌ها رعیت می‌شوند و ناز نخره نمی‌توانند. فقط جان‌شان بیربیر می‌لرزد و از ترس بز و بکوبه پادشاه، یک سوراخ موش را به هزار روپیه می‌خرند.»

مراد گفت: «خوب عاشقی است دیگر. عاشقی ناز کشیدنش هم مزه دارد.»

«گم کنید این بازی زنانه را. یک بازی مردانه کنیم.»

از این بازی مردانه‌تر؟ عاشق برای رسیدن به معشوق باید از جان گذشتگی کند. از خطرها تیر شود. ازدها را بکشد، با دیو چنگ به چنگ شود. تشنگی و گرسنگی بکشد. آدم کم‌همت که عاشقی نمی‌تواند.

گفتند: «خوب است. بازی می‌کنیم. امروز عاشقی بازی می‌کنیم. حالا قصه کی را بازی کنیم؟ لیلی و مجنون؟ ورقه و گلشا؟ چطور است از کتاب امیر ارسلان بازی کنیم؟ قمر می‌شود فرخ‌لقا.» تاجور نگاه حسادت‌آمیزی به قمر می‌کند. مگر چه کمی از او دارد؟

مراد گفت: «بیایید قصه اسماعیل خودمان را بازی کنیم که عاشق دختر اوغان شده بود.»

(برشی از داستان کوتاه «عشق بازی»، مجموعه گل سرخ دل افگار)

## درآمد

«گل سرخ دل افگار» مجموعه داستان کوتاه، نوشته محمدجواد خاوری است که دربردارنده نُه داستان کوتاه می‌باشد و «کوه میخ» نخستین و «گدایان گنج مقدس» آخرین داستان آن است. این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در ۱۷۶ صفحه و شمارگان ۳۰۰۰ نسخه از طرف انتشارات عرفان در تهران منتشر شد. نوشتار حاضر معرفی کوتاهی از داستان‌های مجموعه «گل سرخ دل افگار» ارائه می‌دهد و سپس به بررسی فولکلور هزارگی در آن‌ها می‌پردازد.

## ۱. معرفی

آغازگر مجموعه «کوه میخ» است، داستان جوان هزاره‌ای تحصیل کرده و شهرنشین که پس از سال‌ها دوری از زادگاه و تحصیل در دانشگاه به دهکده آبا و اجدادی‌اش برمی‌گردد و تلاش می‌کند تا به نوک «کوه میخ» که در فرهنگ عامه مردم دیارش، کوهی مقدس و نظرکرده است، صعود کند.

«حاجی بیو» دومین داستان این مجموعه، سرگذشت شجاعت‌ها و مرگ اربابی اسطوره‌ای است به نام حاجی بیو که جد بزرگ باشندگان دهکده «حسنک» تلقی می‌شود.

«چهار طرف قبله است» سومین داستان این مجموعه، سرگذشت شخصیتی است به نام نجف که سعی می‌کند از حصار ساختگی قومیت و تعصبات قومی و نژادی بگذرد و با حفظ هویت هزارگی‌اش با اوغان، تاجیک، ازبک و ایماق و بلوچ دوستی کند، اما مورد بی‌مهری و شمانت تعصبات قومی قرار می‌گیرد.

«شیون» داستان مواجهه مردم ساده روستایی با موجودی ناشناخته است که گاهی از آن به بلا و گاهی به ملک تعبیر و تلقی می‌کنند.

«عشق بازی» هم داستان نافرجام دلدادگی اسماعیل هزاره به توریگی کوچی است. عشق یک جوان هزاره به دختر پشتونی که با رمه‌های پدرش به ورس آمده است.

«خواب پادشاهی» داستان رؤیای پردازی چوپانی به نام «عبدل» و دلدادگی‌اش به دختر خان است.

«شبی که نیکه را سایه گرفت» ماجرای مرگ شخصیتی است که نماد رویارویی با اوغان‌های کوچی برای مردم دهکده حسنک است.

«گل سرخ دل افگار» روایت قربانی شدن یک دختر هزاره در رقابت عشقی میان دو قومندان است.

«گدایان گنج مقدس» نیز، به عنوان آخرین داستان مجموعه، روایت کوشش جستجوگران گنج در یکی از مزارات هزاره‌جات است که به نظر می‌رسد همان مزار «کیدو» باشد.

هر نُه داستان در جغرافیای دهکده‌ای به نام «حسنک» واقع در پای «کوه میخ» از منطقه هزاره‌جات، جایی در ولسوالی «ورس» می‌گذرد. شخصیت‌های داستان هم اکثریت قریب به اتفاق، هزاره‌اند و شخصیت‌های غیر هزاره به طور عموم، شخصیت‌های مکمل‌اند که با کنش‌ها و واکنش‌هایشان شخصیت‌های اصلی را کامل می‌کنند.

## ۲. فولکلور هزارگی در این اثر

مجموعه داستان «گل سرخ دل افگار» گنجینه‌ای از فولکلور مردم افغانستان، به ویژه فرهنگ هزارگی است؛ و از این منظر، بخش درخور توجهی از باورها، ارزش‌ها، هنجارهای فرهنگی و افسانه‌ها و قصه‌های جامعه سنتی مردم هزاره در آن بازتاب می‌یابد. قصه‌ها و افسانه‌هایی که در بستر فرهنگی هزارگی نشو و نما می‌کنند، گرچه شاید در فرهنگ‌های دیگر هم حضور موازی داشته یا دارند، به عنوان مثال: قصه‌ها و افسانه‌های دیوان و پریان که در داستان به آن‌ها اشاره می‌شود. بر این اساس، مجموعه «گل سرخ دل افگار» کوشش می‌کند آینه‌ای مدرن و امروزی برای فولکلور هزارگی باشد که «داستان» نام دارد. نمونه‌های دیگر فولکلور هزارگی در این مجموعه عبارتست از:

## ۱-۲. نام‌های هزارگی

نام‌ها و اسامی برخاسته از فرهنگ هزارگی اعم از نام‌های جانداران و غیرجانداران، نمونه‌ای از بازتاب فولکلور هزارگی در مجموعه «گل سرخ دل افگار» است؛ نام‌هایی همچون: «کوه میخ»، «سیاه‌خَرک»، «چمبر»، «خلیفه‌ضامن»، «تُوخانه»، «ناظرزوار»، «نعیم سوک سوک»، «علی پناه»، «قمر»، «تاجور» و مواردی از این دست که در سرتاسر مجموعه کم نیستند.

## ۲-۲. دعاها و دشنامها

دعاها و دشنامها گفتارهایی اند که از باورها، ارزشها و بیم و امیدهای یک فرهنگ برمی‌خیزند و در فولکلور آن تولید می‌شوند. این نوع از گفتارها در فولکلور هزارگی نیز وجود دارد و مورد کاربرد است. دعاها و دشنامهای مختلفی مثل: «هله جوانمرگ! هله عمر کوتاه» و «خداچپ بررد!» نمونه‌هایی اند که در گفتارهای شخصیت‌های این مجموعه استفاده شده است.

## ۲-۳. ضرب‌المثل‌های هزارگی

ضرب‌المثل‌ها گفتارهای تأمل برانگیزی اند بر ساخته از فرهنگ یک جامعه برای بیان غیرمستقیم برخی از مفاهیم. این ضرب‌المثل‌ها را در فرهنگ هزارگی نیز می‌توان دید، ضرب‌المثل‌هایی که بخشی از فولکلور بازناتایافته در این مجموعه هستند و می‌توان از نمونه‌های آن اشاره کرد به:

«خدا آدم بد را زود نمی‌زند، دیر می‌زند، ولی خوب می‌زند.»

«موی بر فرق سرش دود کرد.»

«زن بی شوهر مثل دیگ بی سر است.»

«روز پله می‌گویند گوشت خر روست.»

## ۲-۴. اسطوره‌های هزارگی

اسطوره بخشی از فولکلور است و اسطوره‌های هزارگی در درون فولکلور هزارگی زیست می‌کنند و در همین بافت متنی معنا می‌یابند. البته اسطوره‌ای که در این نوشتار منظور است، اسطوره به مفهومی است که «آلن سگال» ارائه می‌دهد و می‌گوید: «اسطوره داستانی است دربارهٔ باور یا باورها که پیروان یک باور با اعتقاد آن را نقل می‌کنند.» بنابراین، با صدق و کذب اسطوره سر و کاری ندارد و برخلاف مردم‌شناسانی همچون تایلور که اسطوره را در برابر علم مدرن قرار داده‌اند و تلاش انسان اولیه برای فهم پدیده‌های هستی می‌دانند، اسطوره را در برابر علم نمی‌گذارد.

«اسطوره ناف دنیا» (مرکز زمین) در این مجموعه با داستان «کوه میخ» روایت می‌شود. این اسطوره را بارها و بارها با روایت‌های متفاوت شاید شنیده باشید، اما این جا نویسنده اسطوره یادشده را در جغرافیای دهکده «حسنک» بومی و اقلیمی می‌کند؛ کوهی که مرکز دنیاست، نظر کرده خداست و فقط پرندگان و جنیان و اولیاء الله می‌توانند از آن صعود کنند و بر بلندای آن دریا و آشیانه جن و پریان است.

اسطوره دیگر، اسطوره «آلخاتو» است که برای بسیاری از ما آشناست و نسل به نسل و سینه به سینه از زبان پدران و پدر بزرگانمان شنیده‌ایم و با آن ترسیده‌ایم و زیسته‌ایم. «آلخاتو» موجودی اسطوره‌ای در فولکلور هزارگی است که در قالب شخصیت زنی شرور و فرا انسانی و از جنس اجنه توصیف و ترسیم می‌شود و کوشش می‌کند به انسان‌ها آسیب برساند؛ اسطوره‌ای که در دیگر فرهنگ‌ها هم حضور دارد، اما شاید به شکلی دیگر.

از دیگر اسطوره‌هایی که می‌شود در این مجموعه به آن‌ها اشاره کرد:

۱. اسطوره جنیان (کله و پاچه گوسفندان حاجی بیو و زنده شدن گوسفندان)؛

۲. اسطوره دشمنی ازلی مار و آدم (اسطوره همکاری مار با شیطان برای راندن آدم و حوا از بهشت)، (افسانه ازدواج مار با پیرزن)؛

۳. اسطوره قربانی (در داستان شیون: چندین قربانی / در داستان نیکه هم دو قربانی...)

۴. اسطوره عشق و دلدادگی (افسانه دلدادگی بچه پادشاه هفت کشور به ملکه خدا، دختر دیو: دیوزاده)؛ خلق اسطوره عشق اسماعیل هزاره و تورپیکه پشتون)؛

۵. اسطوره سایه‌پیچ کردن (در داستان شبی که نیکه را سایه گرفت؛ این داستان یکی از بهترین داستان‌های مجموعه است. سایه یا هیولایی روی سینه نیکه می‌نشیند و آن قدر استخوان‌هایش را می‌فشارد که استخوان‌های سینه‌اش خرد می‌شود و تارهای شکسته قیرغه از بین هم تیر و بیر می‌شوند...، (مثل مرده‌ای که فشار قبر را از سر می‌گذرانند...)).

## ۳. جمع‌بندی

مجموعه داستان «گل سرخ دل‌افگار» در مجموع، استفاده حداکثری و قابل قبولی از فولکلور هزارگی دارد تا فضا سازی خوب و درخور توجهی برای خلق داستان‌هایی بومی-اقلیمی داشته باشد؛ داستان‌هایی که از یک سو نقدی هستند بر جامعه سنتی امروز افغانستان، به ویژه جامعه سنتی هزاره و از سوی دیگر، روایت‌گر شخصیت‌ها و روایت‌هایی آشنا و به یادماندنی اند؛ شخصیت‌ها، رخدادها و روایت‌هایی که در حافظه تاریخی هر یک از خوانندگان نقش بسته‌اند و خواننده با آن‌ها احساس قربانیت و نزدیکی می‌کند.

نکته قابل توجه این که نویسنده کوشش کرده است، وفاداری‌اش را به فولکلور هزارگی حفظ کند و از روایت سانسور شده و مثله شده آن اجتناب کند و باورها و رفتارهای مذهبی و غیرمذهبی جامعه هزاره را بدون قضاوت ذکر نماید تا دآوری را به خوانندگان واگذار کند.

در مجموع، مجموعه داستان «گل سرخ دل‌افگار» روایتی از جنگ‌های داخلی و داستانی اقلیمی و ضدجنگ است، اما به سمت خلق اسطوره مظلومیت زن می‌رود و با توجه به اسطوره‌های نهفته در داستان‌هایش و نیز عناصر فولکلوریک گنجانده شده در مجموعه، می‌تواند آگاهی‌های مردم‌شناسانه و انسان‌شناختانه ارزشمندی از فرهنگ جامعه هزاره به خوانندگان ارائه دهد.

«اسطوره ناف دنیا» (مرکز زمین) در این مجموعه با داستان «کوه میخ» روایت می‌شود. این اسطوره را بارها و بارها با روایت‌های متفاوت شاید شنیده باشید، اما این جا نویسنده اسطوره یادشده را در جغرافیای دهکده «حسنک» بومی و اقلیمی می‌کند؛ کوهی که مرکز دنیاست، نظر کرده خداست و فقط پرندگان و جنیان و اولیاء الله می‌توانند از آن صعود کنند و بر بلندای آن دریا و آشیانه جن و پریان است.

